

جای از آن به سخن آغاز کرد
 یافت کالی سخنش تا کز
 حاشی از سخنان کمال
 حقا آفتاب و جوامع صیای استایل
 و صیای و خورشید و خورشید و کویست
 لغت نمند بلای آفتاب بر ساین
 حکیم بنده و کف ساین بر اش دار
 فرخ مهر بر روی زمین بر ساین
 وجود قابل شرف کمالا ساین است
 تعدد و فعل و وصف و ناشی از این
 فرود لغت باطن کمالش است
 خلاصت در و همان است جاودان حای
 و مسعود خیال و من خرف باطل
 دل از زمین بر سر دوت شد مثل
 نران هم مشاوی که بد است جای
 لیس از لعل تر که دم سؤال
 با و قضا طاعت جل سال ام
 خاص که فیض صمیمت ناشی است
 جای امید سر زلف و دست
 گفتش اناک و طول الامیل
 میزد و سوسهستان شاهد بر ساین کل
 تافت ابر از سیم برشته سون از زشت
 جلوه کل را بود چیزی در ای رنگ و جوی
 وقت کل جای بیکر از این است خط
 بزمستان از ایاد ای کل ای ساین که شد

شده لقبش طوطی شیرین مقال
 اما دایت الی الی کیفه مقال
 اگر چه پیش از او باشد این سخن شکل
 چنانچه صیاد است از سخنش نازل
 ما شیم هم جود و از مغز این سخن نازل
 میان نشان چه شد و فی المثل ساین
 و کز نه ذات نباشد بغیر ساین کل
 که است جمله سخن و صفات را شامل
 بود همواره در اینها موش و فاسل
 در همان است جاودان حای
 و من خرف باطل
 وقت اینه خیر العمل
 خدمت و اندوه و نوع البدل
 چند تعلق بعضی و لعل
 پیش رخت قبل قضا و الاجل
 عام کمال انعام بود بل اصل
 گفتش اناک و طول الامیل
 میزد و آبروان تا سینه و پای کل
 تا صیاد و در قبال لطف بر ای کل
 نیست و چیزی که بلبل سخنش نازل
 پیش از آن روز که سینه خالی از کل
 بزم باغ آراسته از روی بزم آرا کل
 لب بجز

دوشم آواز از زمین یاد صیای تمام کل
 عشقش امیز با فرود اینند از این زمین
 نغمه ستان دارد هم بر ما بلبل وین
 تنگ شد و این کل از ندامت بود سخن
 در قضا نغمه ستان کل از زمین است یاد بر کل
 زمین نگرین که با آن سیم از زمین است
 دام شده در و کل جای ایاد و نقل کل
 لغت بر کلام کلام کل و اولاد ام کل
 میر سینه و و کز بی بی بی چشم مال
 از لعل بجز چشمش خون از هم جوی
 پیش از این وقت که در کتاب آفتاب
 که در هم دره نشان پای تو محفل از سخن
 چند شوق از زمین سودای تو کل کل کل
 شمع مجلس حلاوت و سخن نغمه نازل کل
 جای از شیرین زبان دارد سوال بر سینه
 لعل خوشی نغمه نغمه جوی ایاد سوال

آن نامه و لایحه منست در برام دل
 خاطر بنگارم بجز لایحه منست
 که گشت با شفا و انشود از این بزم
 تا بر ستان جهان خط و عارضش صریح
 بر غنچه کمان حسینه بر سجان او رسید
 بر سینه بر کمان سیم مخالف سیم

درد که سوختم ز نغمه آتش بدای دل
 عشقش کجا اعلان جوی نباشد فرام دل
 اورده ام بر زلف و کمان سیم دل
 ریجان و لایحه سیم در باغ ورام دل
 مارا شکست سطل لایحه در ام دل
 باشد که بوی وصل از زلف در مرغ دل

کفشتش اناک و طول الامیل
 میزد و آبروان تا سینه و پای کل
 تا صیاد و در قبال لطف بر ای کل
 نیست و چیزی که بلبل سخنش نازل
 پیش از آن روز که سینه خالی از کل
 بزم باغ آراسته از روی بزم آرا کل
 لب بجز

درد که سوختم ز نغمه آتش بدای دل
 عشقش کجا اعلان جوی نباشد فرام دل
 اورده ام بر زلف و کمان سیم دل
 ریجان و لایحه سیم در باغ ورام دل
 مارا شکست سطل لایحه در ام دل
 باشد که بوی وصل از زلف در مرغ دل

کفشتش اناک و طول الامیل
 میزد و آبروان تا سینه و پای کل
 تا صیاد و در قبال لطف بر ای کل
 نیست و چیزی که بلبل سخنش نازل
 پیش از آن روز که سینه خالی از کل
 بزم باغ آراسته از روی بزم آرا کل
 لب بجز

درد که سوختم ز نغمه آتش بدای دل
 عشقش کجا اعلان جوی نباشد فرام دل
 اورده ام بر زلف و کمان سیم دل
 ریجان و لایحه سیم در باغ ورام دل
 مارا شکست سطل لایحه در ام دل
 باشد که بوی وصل از زلف در مرغ دل

کفشتش اناک و طول الامیل
 میزد و آبروان تا سینه و پای کل
 تا صیاد و در قبال لطف بر ای کل
 نیست و چیزی که بلبل سخنش نازل
 پیش از آن روز که سینه خالی از کل
 بزم باغ آراسته از روی بزم آرا کل
 لب بجز

درد که سوختم ز نغمه آتش بدای دل
 عشقش کجا اعلان جوی نباشد فرام دل
 اورده ام بر زلف و کمان سیم دل
 ریجان و لایحه سیم در باغ ورام دل
 مارا شکست سطل لایحه در ام دل
 باشد که بوی وصل از زلف در مرغ دل

کفشتش اناک و طول الامیل
 میزد و آبروان تا سینه و پای کل
 تا صیاد و در قبال لطف بر ای کل
 نیست و چیزی که بلبل سخنش نازل
 پیش از آن روز که سینه خالی از کل
 بزم باغ آراسته از روی بزم آرا کل
 لب بجز